

بیمار

شماره مسلسل ۲۱۳

سال نوزدهم

فروردین ماه ۱۳۳۵

شماره اول

دکتر محمود صناعی

فکر و سخن قالبی یا اشتر توپی*

اشتر توپی اصطلاحی است که در چاپخانه ها به کار می‌برند وقتی از حروف چیده شده با کچ یا چیز دیگر قالبگیری می‌کنند تا دوباره بتوانند از آن صفحه سربی شبیه به صفحه اول بریزند. اصل این اصطلاح در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسه یکیست^۱ و تلفظ کلمه مرسوم در چاپخانه های ما ظاهراً از کلمه آلمانی گرفته شده است.

در علم روانشناسی کلمه اشتر توپی به صورت مجازی استعمال شده است. در روان شناسی اشتر توپی معمولاً به پدیده‌ای بیمارانه‌ای می‌گویند که در نتیجه آن بیمار:

از دکتر محمود صناعی سپاس گزاریم و منت پذیر که درمدخل سال نو بانگارش مقالاتی حکیمانه متضمن سخنانی بدین تازگی و اندررهائی بدین سودمندی همگان راراهنمائی و ارشاد فرمودند و مسلم است وقتی سخن هم جذاب باشد و هم مستدل در تربیت ملت خاصه جوانان تأثیر خواهد بخشید. (مجله بغما) ۱ - به انگلیسی Stereotypy

د پیوسته کلمات ظاهراً بی معنی را تکرار می کند با حرکات یکنواختی ظاهراً بیجانی از اسرمی زرد یا پیوسته وضع بدنی خاص ولی ظاهراً بیهوده ای به خود می گیرد. ۱

والتریپ من نویسنده دانشمند امریکائی نخستین کسیست که اصطلاح اشتروتویی را در روانشناسی اجتماعی به کار برده است. ۲. منظور او از اشتروتویی، در بحث از عقائد و افکار، قالبهای ساخته و پرداخته ذهنی است که شخص مدرکات خود را در آن جای می دهد و این قالبها به مدرکات منارنگک و هیأت خاص می بخشند. مثلاً ممکنست اعتقاد قالبی ما این باشد که هر کس چشم کبود و موی بور دارد بدخوست. بنابراین در برخورد کوتاهی که با صاحب چشم کبود و موی بور داشته باشیم هر حرکتی که از او ببینیم نشانه بد خوئی او خواهیم گرفت و در عقیده خود راسخ تر خواهیم شد. یا ممکنست اعتقاد قالبی ما این باشد که سیاه افریقائی بی تربیت و خشن ولی سفید فرانسوی تربیت شده و ظریف است. اگر در برخورد کوتاه خود با دو فرد از این دو گروه از هر دو یک نوع رفتار ببینیم باز تمایل ما این است که این دو رفتار مشابه را به دو نوع تفسیر کنیم تا با قالبهای ذهنی ما مناسب شود.

اغلب مردمان می پندارند هیأت ظاهر از خلق و خوی اشخاص خبر می دهد. در قرن نوزدهم میلادی حتی یکی از دانشمندان ایتالیا به نام **لومبروزو** به تفصیل اظهار کرد که مجرمان قیافه خاص دارند. با آنکه علم امروز ارتباط بین قیافه و خوی اشخاص را بکلی ابطال کرده است با اینحال همه ما کم و بیش در باره قیافه های کودن یا با هوش یا مجرم یا خبیث اعتقاداتی قالبی داریم و قیافه هر تازه آشنائی را در یکی از این قالبهای ذهنی خود قرار می دهیم.

منظور از فکر یا سخن قالبی یا اشتروتویی در این مقاله مفهوم وسیعتر آن است به عبارت دیگر فکر یا سخنی را قالبی خواهیم گفت که آن را به عللی که بدانها اشاره خواهیم کرد - ساخته و پرداخته بدون تعمق و تأمل پذیرفته ایم و

۱ - طبق تعریف وارن در لغتنامه روانشناسی.
 ۲ - Walter Lippman, Public Opinion, 1922.
 Warren, Dictionary of Psychology

هرگز به خود زحمت نقد و بررسی آن را نداده‌ایم . سعدی وقتی در گلستان (نزاع سعدی و مدعی در باب توانگری و درویشی) می‌گوید :

هان تاسیر نیفکنی از حمله فصیح کورا جز این مبالغه مستعار نیست

این معنی را به عبارت «مبالغات مستعار» بیان می‌کند .

فکر قالبی فکریست که از ذهن ما سرچشمه نکرفته است ، از جای دیگر به عاریت گرفته‌ایم و آن را جانشین فکر آزاد و مستقل خود کرده‌ایم .

اعتقاد به سرنوشت و تقدیر ، اعتقاد به ارتباط خواب با واقع ، اعتقاد به نحسی عدد ۱۳ ، اعتقاد به اینکه اگر سرخی گونه کسودگی را تحسین کنند ممکن است (در صورتی که خرمهره به او آویزان نباشد) او را «نظر» بزنند ، اعتقاد به اینکه آب دهان سید شفا بخش است و از این قبیل همه افکار قالبی هستند که به صورت میراث اجتماعی ممکن است از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند . بسیاری از امثال و حکم افکار قالبی هستند و چون امثال سایر شده‌اند افکار قالبی را زنده نگاه می‌دارند . الاحمق من طال و طالت عنقه ، فکر قالبی است (و ظاهراً زاده فکر اکثریت کوتاه قدیست) و اعتقاد باطلی را زنده نگاه می‌دارد .

روزنامه ها و مجلاتی که معمولاً می‌خوانیم پراز سخنان قالبی هستند . نویسندگانی که نمی‌توانند صحت آنچه را می‌گویند با استدلال نشان دهد جمله خود را چنین شروع می‌کند : «اگر به تاریخ بنگریم ...» و منتظر است پس از گفتن این جمله خواننده هر سخن بیهوده‌ای را که او به دنبال این جمله می‌آورد بپذیرد ! البته خواننده هشیار ممکن است بپرسد «کدام تاریخ؟» و در صدد تحقیق برآید ولی اغلب مردمان مرعوب سخنان قالبی پرطنطنه از این قبیل می‌شوند . نویسنده دیگری مطلب خود را چنین شروع می‌کند: «ضرورت تاریخی است که ...» و او نیز به این وسیله می‌خواهد مطالب مبهمی را مسلم جلوه دهد . خواننده هشیار باز خواهد پرسید «مگر تاریخ ریاضیات شده است که نتایج آن ضروری باشد؟» ولی اغلب خوانندگان مرعوب «ضرورت تاریخی» می‌شوند و اظهارات گوینده را به عنوان مسلمات می‌پذیرند .

یکی از روزنامه‌ها پس از اینکه جنازهٔ شخص سابقاً مهمی با هواپیما به تهران رسید در وصف این منظره نوشت: «هواپیما با وقار خاصی به زمین نشست و فرودگاه در سکوت ابدی فرورفت». گویا به نویسنده در درس انشاء دبیرستان آموخته‌اند که گاه‌وبی‌گاه عبارت «سکوت ابدی» را به کار برد و مهم نیست اگر بیجا باشد یا بیجا و الاً می‌دانست که فرودگاه هرگز در «سکوت ابدی» فرو نمی‌رود و اصولاً هیچ نقطه‌ای در کرهٔ خاکی ما نمی‌تواند در سکوت ابدی فرورود. حتی در قلّهٔ اورست و قطب جنوب نیز پیوسته نهب بادهای سهمگین در فضا پراکنده است: ناچار باید فرض کرد «سکوت ابدی» را نویسنده فهمیده و ندانسته مثل مهر باسمه‌ای به کار برده است و به قول ظریفی «ادبیات کرده است».

افکار قالبی اغلب معلول نادانی، گاه معلول تنبلی ذهنی، گاه نتیجهٔ خود خواهیها یا کینه‌ها یا حسدها یا عصبیت‌های آشکار یا مخفی ما هستند و ممکنست همهٔ این عوامل در به وجود آوردن فکر قالبی مخصوصی مؤثر باشند.

دهاتی ما که هرگز فرنگی ندیده است ممکن است واقعاً معتقد باشد که فرنگی «نجس» است اما پسر او که برای تحصیل به فرنگستان رفته است لابد چنین اعتقادی ندارد. در این مورد علت فکر قالبی نادانی و عدم آشنائی است. اعتقادی که اهالی یک شهر در بارهٔ اهالی شهر یا کشور دیگر داشته‌اند اغلب معلول نادانی و گاه نیز معلول حسادت بوده است.

صفاتی که به «ترك» و «عرب» یا به «کاشی» یا «اصفهانی» نسبت می‌داده‌اند امروز فقط به صورت شوخی بر جای مانده‌اند و جزعهٔ معدودی به آنها معتقد نیستند. خرافات همهٔ افکار قالبی هستند که بی‌چون و چرا پذیرفته‌ایم. هرچه ذهن ما بسته‌تر و دانش ما از جهانی که در آن زیست می‌کنیم کمتر باشد پذیرائی ذهن ما از خرافات بیشتر است.

عصبیت‌های نژادی دستهٔ دیگر از افکار قالبی هستند. همهٔ ملت‌ها و نژادها

۱ - اصطلاح انگلیس برای عصبیت‌ها که در روانشناسی اجتماعی مصطلح است: Prejudice است.

در دورانی از تاریخ خود، خود را بر کزیده خداوند و دیگران را نژادهای پست‌تر دانسته‌اند. پیداست نتیجه این فکر نخوت و غرور است که برای برتری و برادری مردمان را غیر ممکن می‌سازد.^۱

دانش از دشمنان افکار قالبی است ولی گاه افکار قالبی چنان با منافع و خود-خواهیها و شهوات پست پیوند دارند که دانش تنها نمی‌تواند آنها را از میان بردارد به قول سعدی:

گر از بیسط زمین عقل مندمم گردد / به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم
تمایل مردمان به پذیرائی افکار قالبی ممکن است خطرات مهم اجتماعی و سیاسی در پی داشته باشد. عصبیت‌های نژادی و قومی که اغلب بکلی بی‌اساسند از عوامل مهم اختلال صلح و همزیستی بین گروهها و ملت‌ها هستند. اعتقاداتی که بسیاری از اهالی سفید پوست ممالک متحده امریکای شمالی در باره هموطنان سیاه پوست خود دارند مانع مهمی در راه تحقق حکومت ملی و در ایجاد صلح و هم-آهنگی در آن اجتماع بوده است و بتدریج که دانش و انصاف جای نادانی و تعصب را می‌گیرد از شدت این اعتقادات قالبی کم می‌شود.

عصبیت‌های دینی که در میان فرق هندوستان حکومت می‌کند مانع مهمی در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آن کشور بوده است. افکار بی‌اساس که انگلیسیان و دیگر ملل اروپائی در باره تفوق نژادی خود داشته‌اند مهمترین مانع همکاری آنان با اهالی مستعمرات خود بوده است. اعتقاداتی که کم و بیش در همه کشورها در باره اقلیت‌های نژادی و دینی وجود داشته است صلح و هماهنگی اجتماعی را مختل می‌ساخته است.

در اجتماع همیشه گرگهائی آماده آن هستند که از تمایل مردمان به

۱ - شاید دین‌مبین اسلام بیش از هر دین دیگری کوشیده باشد تا فکر برتری نژاد و ملیت را از میان مردمان براندازد. در حقوق رم آزادگان به طبقات تقسیم می‌شدند ولی بندگان همه مساوی بودند و حقوق رم در میان بسیاری از کشورها که به تصرف مسلمانان درآمد حکومت می‌کرد. شارع مقدس اسلام مسلمانان را «عباد الله» خواند تا بکلی برتری یک قوم بر دیگری در پیشگاه خداوند منتفی شود. در موارد متعدد دیگر نیز مساوات مسلمانان تصریح شده است از: قبیل المؤمنون اخوة.

پذیرائی افکار قالبی استفاده کنند و از گوشت و خون آنان چاشت خود را تأمین کنند . شاید مهم‌ترین فاجعه تاریخ بشر پیدا شدن هیتلر و افکار قالبی او باشد . افکاری که هیتلر اشاعه می‌داد - کمتر اساس معقول و منطقی داشت و نتیجه آن به خاک و خون کشیدن ملیونها افراد آدمی شد . وقتی هیتلر می‌گفت «آلمان بالای همه» هر شخص عاقلی ممکن بود بپرسد «چرا» ، ولی چنان ذهن مردمان مسحور افکار قالبی او بود که به خود اجازه چون و چرا نمی‌دادند .

پدیده مکاری واقعۀ شکفت آور دیگری بود . مکاری با افکار قالبی خود اساس دیمکراسی امریکا را به خطر انداخته بود و آنچه مایه تاسف است این است که مریدان مکاری در میان ملتی پیدا شده بودند که در تاریخ خود جز حکومت ملتی حکومتی نداشته است . در جامعه های ابتدائی عقب مانده مکاری ها به صورت «جادوگر» و به صورت «پیغمبران» دروغین قیام می‌کنند و عوام الناس را به دنبال خود می‌کشند و افکار باطلی را بانگ‌های شدید شعار نهضت خود می‌سازند . لیکن این پدیده خواه در جامعه ابتدائی ظاهر شود یا در جامعه پیشرفته اساساً یکیست : عوام فریبانی پیش می‌افتند و افکار قالبی را علم می‌کنند و از نادانی مردمان یا تحریک شهوات سر کوفته آنرا برانگیختن دیو درونشان استفاده می‌کنند و آنها را مثل کله گوسفند به سوئی که می‌خواهند می‌رانند .

خطر مهمی که حکومت ملّی را تحریک می‌کند هم این است و مهمترین حصاری که در مقابل این خطر برپا می‌توان کرد یکی اشاعۀ دانش و روشن کردن ذهن مردمان است تا در دام سخنان قالبی و فریبنده نیفتند و دیگر عادت دادن مردمان هم از ابتدای کودکی به انصاف و رعایت حق دیگران است تا هر که خواست خودخواهیها و شهوات پست آنها را برانگیزد از او روی بگردانند .



تفاوت بین شاعر و راوی ، تفاوت بین هنرمند صاحب سبک و مقلد بی‌هنر در حقیقت تفاوت میان اصالت و تقلید است . فردوسی سرآمد شعر حماسی است لیکن صدها نفر پس از او و به تقلید او ایاتی دنبال هم آورده‌اند که کار آنها

ارزش هنری ندارد. لئونارد و داوینچی در تاریخ نقاشی مقامی شامخ دارد لیکن دانشجویانی که مونالیزای او را گاه عیناً تقلید می کنند و نقاشی خود را سرگذر به چند فرانک می فروشند، اثر هنری به وجود نمی آورند. رباعیات خیام نوعی مشخص و اصیل از شعر فارسیست ولی آنکه به تقلید خیام امروز باهمان مضمون رباعی بسازد کاری بیهوده و بی ارزش کرده است.

دوره های بزرگ فکر و سخن ما دوره هائمی بوده اند که نویسندگان و شاعران آن دوره از دریچه چشم خود و با احساس خاص خود به جهان نگریسته و با تعبیرات خاص خود جهان را وصف کرده اند. یکی از این دوران درخشان و شاید درخشان ترین دوران زبان و شعر فارسی - عصر فردوسی (دوره سامانیان و غزنویان) است. در این دوره رودکی وقتی در باره دندان خود می گوید:

سپید سیم رده بود درومر جان بود ستاره سحری قطره های باران بود

وصفی اصیل و هنرمندانه به وجود می آورد. لیکن هر کس پس از اودندان را چنین وصف کند مقلدی بی ارزش است. فرخی در زمانی زندگی می کرد که پیرامون او همه لشکریان و تیرو کمان و نیزه و زوبین و جوشن و جنگ بود. اگر در اشعار او تشبیه مژه را به تیر یاسنان و تشبیه ابرو را به کمان و زلف را به چوگان و امواج آبگیر را به جوشن و زره می بینیم حس می کنیم که تعبیرات او اصیل است و قالبی نیست.

لیکن وقتی پس از هشتصد سال در دوره قاجاریان (که مدت ها بود تیر و کمان و جوشن و زوبین متروک شده بود) باز در شعر فارسی به همان تشبیهات و استعارات برمی خوریم پی می بریم که سخنان قالبی است زیرا زاده تجربه و احساس شاعر نیست و از جای دیگر به عاریت گرفته شده است (مبالغات مستعار) و شاعر در واقع با قالبهای ساخته دیگران فکر می کند و قالبهای بیان دیگران را به کار می برد. در نتیجه حس می کنیم که فکر و بیان (که با هم رابطه ناگسستنی دارند) هر دو منقطع شده اند و تمدن ما اصالت خود را از دست داده است.

نقاشی ایرانی و اصولاً نقش و نگار و رنگ آمیزی که ذهن ایرانی به

جهان داده است یکی از خدمات اصیل ما به تمدن بشری است و شاید شهرت مادر جهان بیشتر از این لحاظ باشد . آنچه بر کاغذ و پارچه و کاشی و دیوار و قالبی کشیده ایم و زیباییهایی که از این راه به وجود آورده ایم به تمدن مادر میان تمدن- های بشری مقامی شامخ بخشیده است . لیکن از این اصالت هنری امروز چه بر جای مانده است ؟ اگر قالبی امروز و کاشی امروز و کارت پستال هائی که به هنگام نوروز از عمر خیام و دخترک ساقی می کشیم نشانه هنر ما باشد نشانه اسف آوری است !

مسلماً شهر تهران که ذوق ما مردم امروز به وجود آورده است در مقایسه با اصفهانی که سصد سال پیش به وجود آورده بودیم نشانه انحطاط مسلم ذوق ماست و نشانه آن است که اصالت فکر را از دست داده ایم و در بهترین حال خود مقلدانی از هنر مغرب زمین بیش نیستیم . این همه نشانه آنست که ذوق و فکر امروز ما قالبی است و اصالتی ندارد .



معلمان بزرگ بشر از روزگار سقراط تا دکارت و تاروگار ما کوشیده اند تا بشر را از زنجیر افکار قالبی رها سازند و به آنان بیاموزند تا فکر خود را درست به کار برند . وقتی در انجیل می خوانیم که « حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد » منظور آزادی از زندان افکار قالبی است . شاید هیچ دینی به اندازه دین مبین اسلام پیروان خود را به تفکر و تعقل دعوت نکرده باشد تا خود حقیقت را بیابند و از زندان افکار قالبی خلاص شوند . اگر مسلمانان امروز بیشتر از دیگران پای بست افکار قالبی و بسته زنجیر خرافاتند ، گناه از انحطاط فکری و معنوی مسلمانان است .

مردمان در هر زمان دین را طبق ذهن محدود خود تفسیر می کنند . شاید اخیراً در روزنامه ها خوانده باشید که عده ای از امریکائیان شعارهائی بر سر چوب کرده اند که « به خاطر عیسی کمونیست ها را بکشید » . می دانیم که بیچاره حضرت عیسی هرگز به کشتن گنجشکی هم رضا نمی داد و اصول تعلیمات او

صلح و صفاست و دستور صریح اوست که اگر بر گونه راست شما سیلی زدند گونه چپ را هم پیش ببرید!

کار مهم سقراط آن بود که به مردمان گوشزد می کرد افکار قالبی را که به عاریت گرفته اند کنار بگذارند و مغزی را که خداوند به آنها داده است به کار اندازند و راه را از چاه باز شناسند. لیکن با تأسف باید گفت افکار قالبی اغلب خادم خودخواهیها و شهوات و منافع رذل مردمان - یا لافل آن دسته از مردمان است که بر دیگران حکومت دارند. بنابراین امثال سقراط را دشمن می دارند و می کوشند خود را از مزاحمت آنان خلاص کنند. داستان کرم شب تاب و بوزینگان سرنوشت بسیار کسان بوده است که کوشیده اند مردمان را از غرقاب نادانی نجات دهند.

دکارت فرانسوی وقتی در همه چیز شك کرد و گفت اعتقادات خود را باید از نو پایه گذاری کند، در حقیقت افکار قالبی را که از اجتماع گرفته بود به دور ریخت. فرانیس بیکن انگلیسی نشان داد که به عللی که ریشه بعضی در اجتماع است و ریشه دیگران در نهاد فرد، افراد سخت پای بست افکار قالبی خود هستند و در حقیقت آنها را مثل بت می پرستند.

این بتها مهم ترین حجاب بین ما و درك حقیقت اند و تا این حجاب ها را پاره نکنیم رخسار حقیقت را نخواهیم دید. برتراند راسل و دیگران که نشان داده اند الفاظی که ما قالبی پذیرفته ایم ما را کمراه ساخته و در تار عنكبوت مسائل لاینحل فلسفی گرفتار کرده اند، در حقیقت می کوشند تا ما را از بند افکار و کلمات قالبی رها سازند.

پیتاسو در نقاشی، شون برسم و دیگران در موزیک، این اشتاین و دیگران در فیزیک و ریاضی، فروید و یا پاولف در روانشناسی همه کسانی بوده اند که قالبهای کهنه ای که ذهن بشری را در زنجیر داشتند شکسته و راههای تازه ای بر فکر آدمی گشوده اند.

تربیت از مهمترین تدابیری است که برای جلوگیری از گرفتاری ذهن بشر در زندان افکار قالبی می‌توان ، در پیش گرفت . عوامل تربیتی متعددند - روزنامه و رادیو و تلویزیون و مدرسه و کتاب همه عوامل تربیتی هستند - یا لااقل می‌توانند باشند. امیدواریم در گفتار های بعد در این خصوص مجدداً باخوانندگان گفتگو کنیم .



عالم دمی است

آن را که زنده دل است از مرگ نیست غمی
 کز بیم مرگ بود بر زندگی ستمی
 مفکن به چهره شکنج ، کت نیست راه به گنج
 بیشی مجوی و مرنج از غیر اگر که کمی
 هر چند نیست خبر کس را ز روز دگر
 خوش باش دانی اگر از عمر مانده دمی
 « لاطیب للعیش ما دامت مننّصه
 لذّاته باذکار الموت والهرم »
 محمود فرخ - مشهد